



## سوره مطفین (تطفیف)

از سوره‌های مکی است، بعضی آن را مدنی،

بعضی آیاتی را مکی و آیاتی را مدنی دانسته‌اند. سی و شش آیه است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
به نام خدای بخشنده مهربان.

وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّينَ ﴿١﴾      {۱} وای برای کم فروشان است.

الَّذِينَ إِذَا أَكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ ﴿٢﴾      {۲} آنان که چون از مردم پیمانہ گیرند بر بردارند.

وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ ﴿٣﴾      {۳} و چون مردم را پیمانہ دهند زیان آورند.

أَلَّا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ ﴿٤﴾      {۴} آیا این‌ها باور ندارند که برانگیختگان‌اند.

لِيَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿٥﴾      {۵} برای روزی بس بزرگ.

يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٦﴾      {۶} روزی که به پا خیزند مردم برای پروردگار  
جهانیان؟

### کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

#### شرح لغات:

ویل: مانند ویح، صه، مه، اسم صوت و کلمه‌ای است که هنگام رسیدن مصیبت و عذاب، و در مورد اظهار درد و درماندگی گفته می‌شود، چون با اضافه منصوب خوانده می‌شود، اگر بدون اضافه منصوب خوانده شود به تقدیر فعل و اگر مرفوع خوانده شود مبتدا می‌باشد.

مطفین، فاعل از طَفَّفَ (به تشدید): پیمانہ را کم گذارد، بر عیالش سخت گرفت، بخل ورزید، آفتاب نزدیک غروب شد. طَفَّفَ: کنار دریا، رود و زمین. طفیف: اندک، بی ارزش.



اکتال: پیمانہ گرفت، پیمانہ را برای پیمان کردن به دست گرفت. از کال: پیمانہ کرد، اندازہ گرفت، سنجید.

«وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّينَ»: ویل مبتدا و خبر آن للمطففين، لام دلالت به استحقاق یا اختصاص دارد: ویل حق یا مخصوص مطففين است. لفظ ویل که نمایانده گرفتاری به انواع درد و رنج و مصیبت است، در قرآن برای کسانی ذکر شده است که آلوده و گرفتار نوعی از گناه و انحراف فکری و اخلاقی می باشند که منشأ و ریشه دیگر گناهان و آلودگی ها و فسادها می باشد، مانند شرک، کفر، تکذیب، ظلم، قساوت، افتراء، انحراف ها و ساخت و سازها به عنوان دین: «وَيْلٌ لِّلْمُشْرِكِينَ. وَيْلٌ لِّلْكَافِرِينَ. فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ كَفَرُوا. فَوَيْلٌ يُّؤْمِنِدِ لِّلْمُكَدِّبِينَ. فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ ظَلَمُوا. فَوَيْلٌ لِّلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ. وَيْلٌ لِّكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ. فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ يَكْتُمُونَ... فَوَيْلٌ لَهُمْ مِّمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ» قرآن یکی از منشأها و ریشه های گناهان را در بردن حقوق مالی و انحراف از نظام و روابط عادلانه قانونی و فطری آن، نشان می دهد. از این جهت فقط ویل را برای افراد و طبقاتی آورده است که به صورت های مختلف حق مردم را از میان می برند و اموال افراد و عموم را می ربایند و موجب اختلال در روابط عادلانه می گردند:

«وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّينَ»، «وَيْلٌ لِّكُلِّ هَمَزَةٍ لُّمَزَةٍ، الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَ عَدَدَهُ» (سوره همزه)، «فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ. وَ لَا يَحْضُ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ. فَوَيْلٌ لِّلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ... وَ يَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ» (آیات ماعون)، «وَ وَيْلٌ لَهُمْ مِّمَّا يَكْسِبُونَ» (۷۹ بقره)، «وَ وَيْلٌ لِّلْمُشْرِكِينَ. الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ» (۷ فصلت). این آیات حق بری و کم فروشی و جمع مال و محروم کردن یتیم و گرسنه داشتن مسکین و منع ماعون و کسب از طریق ساخت و ساز به نام دین و ندادن زکات را، مانند شرک و کفر در ردیف اصول گناهان آورده و این گونه گناهکاران را مستحق ویل بیان کرده است. گویا این گونه



گناهان از بس آثار و تبعات و دامنه دارد و از هر سو دامنگیر است که بیان و تعبیری از انواع آثار شوم و عذاب‌های گوناگون آن، جز فریاد و یل نیست.

مطفف، چنانکه از اصل و موارد استعمال آن برمی آید، کسی است که حقوق مردم را که باید در بین باشد مخفیانه و رندانه به جانب خود می‌کشد و از این طریق از دیگران بهره می‌گیرد و بهره آن‌ها را نمی‌رساند، چون این‌گونه بردن حقوق و اموال دزدی پنهانی و بی صدا و دور از دسترس قانون و تعقیب می‌باشد، آثار آن همه را فرا می‌گیرد و به هر جانب گسترده می‌شود و پایه زندگی و رابطه جمع را بی پایه و متزلزلی گرداند. بیشتر کینه‌ها و عقده‌ها و جنگ‌های طبقاتی درون و بیرون جوامع و جنگ‌های بزرگ و سوختن و دود شدن سرمایه‌های مادی و انسانی از این‌گونه حق‌بری و بهره‌کشی نهایی و در زیر عنوان آیین و قانون و وزن و کیل است.

«الَّذِينَ إِذَا اُكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ»: اکتیال بر حسب هیئت باب افتعال به

معنای دریافت کیل و به دست گرفتن کیل و کیل کردن است: «استیفاء» از باب استفعال طلب و کشش هر چه بیشتر را می‌رساند. «علی» اشعار به سلطه و زیان دارد و متعلق به فعل اکتالوا می‌باشد: چون با سلطه بر مردم یا به زیان مردم دریافت کیل کنند یا کیل را به دست گیرند... می‌شود که متعلق به یستوفون، و تقدیم برای تخصیص باشد: به خصوص زیان بر مردم، پر و پرت‌تر بگیرند.

این آیه و آیه بعد، مبین روش عملی و نمونه آشکار و مشهود خوی مطفقین است، این‌گونه مردم چون هر حقی را به سوی خود می‌سنجند و خود را از حقوق و روابط بین عموم برتر و برکنار گرفته‌اند، همین که کیل و وزن را به دست گیرند، به سود خود می‌سنجند و هر چه پرت‌تر برمی‌گیرند.

کیل و ترازو از زمان‌های دیرین و در میان همه اقوام و ملل، مقیاس حقوق متبادل و مظهر عدل اجتماعی است که به وسیله آن می‌توان قیام به عدل و اجرای آن یا



انحراف از آن را سنجید. از این رو کسانی که با به دست گرفتن ترازوی عدل و ذر زیر عنوان حق، حقوق و اموال مردم را می‌ربایند، و از این طریق موازین را منحرف می‌کنند، آن چنان به حقوق عمومی دستبرد می‌زنند که آثار شوم آن دامنگیر همه و خود آن‌ها می‌گردد و فریاد و ویل که نمایاننده دردها و گرفتاری‌های بی‌شمار است، از ظالم و مظلوم و هر سو بلند می‌شود.<sup>۱</sup>

«وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ»: در این آیه، برای توجیه نسبت کیل و وزن شدن به اشخاص، سه تفسیر نحوی شده است:

۱. ضمیر «هم» مجرور به لام مقدر باشد: «اذا کالوا لهم... آن‌گاه که برای آن‌ها کیل یا وزن کنند...».

۱. انحراف از حق و عدل در روابط مالی منشأ انحراف از همه حقوق و حدود اخلاقی و انسانی و الهی می‌گردد تا آنجا که عبادت و بندگی خدا نیز در ترازوی منافع مادی سنجیده می‌شود و خلوص و قصد قربت از میان می‌رود. یکی از عرفا گفته است: «آن کسی که عبادت را در دیدگاه مردم نیکو، و در پنهان بد انجام دهد از مطففین به حساب می‌آید».

کار اندک کم گذاردن در کیل و ترازو به آنجا می‌رسد که مردمی در زیر سایه دین و قانون، اموال عمومی را بدون کیل و وزن می‌برند. عربی بیابانی، بی‌پروا به عبدالملک گفت: «آنچه خداوند درباره مطففین گفته است شنیده‌ای؟ خداوند سخت‌ترین عذاب را به کسی وعده داده است که اندکی از مال برگردد، پس تو درباره خود چگونه می‌اندیشی که اموال مردم را بدون کیل و وزن می‌بری؟».

امروز با روابطی که ملل با هم یافته‌اند، این فریاد و ویل و واویلا که از هر گوشه بلند است، بیشتر و رساتر شنیده می‌شود. این فریاد درد و خشم از ستم مردمی است که به عنوان حق و قانون و آزادی و آبادی «استعمار» اموال مردم و ملل را بی‌حساب می‌برند و از استعداد های انسانی و طبیعی بهره می‌گیرند و محصول اموال و نیروهای مردم را برای از میان بردن حقوق خلق و زبون کردن و کشتن استعدادهای آن‌ها به کار می‌برند. این ناله‌ها و فریادهای پی‌در پی گاهی طبقه مطفف را نگران می‌نماید و با دادن اندکی از حق ربوده شده مردم به آن‌ها در زیر عناوینی که ساخته خود مطففین است، مانند بالا بردن مزدها، تأسیس بیمه‌ها، ارزان کردن قیمت‌ها، این ناله‌ها را در سینه‌ها حبس می‌کنند، و گاهی این ناله‌ها به صورت آتش خشم درمی‌گیرد و ظالم و مظلوم را با هم می‌سوزاند. (مؤلف)



۲. مجرور به مضاف مقدر باشد: «اذا کالوا کیلهم... چون کیل و وزن آن‌ها را وزن کنند...». بنا به این دو توجیه ضمیر «هم» راجع به الناس است.

۳. ضمیر «هم» مرفوع به ابتدا و راجع به مطفین باشد: «وَ إِذَا کَالُوهُمْ... چون مطفین کیل یا وزن کنند، همان‌ها خود زیان می‌رسانند»، بنابراین ضمیر جمع متصل «کالوا» به صورت ضمیر منفصل تکرار شده است و این تکرار معنای درستی جز تأکید یا تخصیص که در اینجا نامتناسب است، ندارد. این تفسیرهای نحوی در این گونه آیات قرآنی، اگر ترکیب و نسبت کلمات را توجیه نماید، بیان ظاهر و صریح آیه را غیر موجه می‌نمایاند. در این آیه هر توجیه نحوی بشود باز جواب این سؤال باقی می‌ماند: چرا آیه، کیل و وزن شدن را به اشخاص نسبت داده است؟

در سخن هر گوینده بلیغی، اگر تعبیر غیر متعارف دیده شود، پیش از توجیه و برگرداندن آن کلام به صورت متعارف، باید سبب عدول گوینده و مقصود او را از این گونه بیان فهمید، چه رسد به کلام متعالی پروردگار تعالی. به یقین در این گونه تعبیّرات و نسبت‌های غیر متعارف که در آیات قرآن آمده است، توجّه و نظر خاصی است که برتر از ترکیبات کلام و مجازات عرفی می‌باشد. با توجّه به همین حقیقت است که مفسّرین محقق و بصیر، از این گونه توجیّهات به احتمال و ترجیح گذشته‌اند. می‌شود نظر این آیه در نسبت کیل و وزن شدن به اشخاص، به این حقیقت باشد که سنجش مال و کالا در واقع سنجش صاحب آن است، زیرا ارزش مبادله‌ای کالاها به مقیاس کم و کیف، به ارزش صورتی است که در موارد طبیعی تصویر می‌شود، و آن صورت تمثّل یافته ملکات نفسانی و فنی عامل و صورتگر است. و چون شخصیت انسان همان اندیشه و ملکات و خوهای فطری و اکتسابی است که با استمرار در کارهای ذهنی و جوارحی و توارث تحقق می‌یابد، صورت‌های تمثّل یافته در مواد نیز نوعی از انعکاس و تنزّل و تمثّل شخصیت انسان



می‌باشد. این صورت‌های مستقیم یا به واسطهٔ عمل و تنزل در مواد طبیعی، مانند نوشته و عکس است که هر گونه نظر به آن همان نظر به صاحب نوشته و عکس است. محرک اول انسان در تمثّل و تصویر افکار و نفسیات، به صورت بناها و نوشته‌ها و هنرنمایی‌ها، احتیاج، آن‌گاه فطرت خود نمایی و توسعه و ابقایشخصیت می‌باشد که در صفحات کتاب، زمین، و ساختمان‌ها، نقش و نگارها، لباس‌ها، صنایع، آبادکردن زمین، پرورش حیوان و گیاه و فراآوردن مواد غذایی، ظاهر و ثابت می‌شود و پیوسته تکامل و توسعه می‌یابد.

با توجه به این حقیقت، تعبیر آیه «كَالْوَهْمِ أَوْ وَزْنُوهُمْ» چه از نظر وابستگی ظاهری مال یا صاحب مال مجازی باشد،<sup>۱</sup> یا از نظر واقعی که ظهور شخص و تنزل اندیشه و نفسیات است، حقیقی باشد. دو نکتهٔ دقیق را می‌رساند: یکی آنکه هر مالی از این جهت که ظهوری از نفسیات است دارای نوعی از شخصیت انسان سازنده و فرا آورندهٔ آن است. دیگر آنکه سُبُک گرفتن مطففین کیل و وزن را، در واقع سُبُک گرفتن و پایین آوردن ارزش انسان و تجاوز به نفوس و اشخاص می‌باشد. مؤید این دو نکته عطف فعل «اووزنوهم» است. آیهٔ دوم که بیان روش و چگونگی این طبقه در بردن حقوق و اموال مردم می‌باشد، با تعبیر «اکتالوا» آمده است که به بی حساب پیمان کردن اشاره دارد. این آیه که بیان تجاوز به اموال و نفوس است فعل «وزنوهم» پس از «کالوهم» آمده، که مبین سنجش و بررسی مطففین به سود خود و متضمن نکوهش آن‌ها به داشتن چنین خوی و روش است.

۱. نظیر این گونه مجاز در نسبت، تمثیل این آیات است: ﴿مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ... فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ... وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ... كَمَثَلِ جَنَّةٍ...﴾ (از آیات ۲۶۱ و ۲۶۴ و ۲۶۵ سوره بقره). در این آیات اشخاص از جهت چگونگی عمل و انفاق به حبه و صفوان و جنت تمثیل شده‌اند که گویا حبه و صفوان و جنت، نوعی از انسان یا انسان نوعی از آن‌ها می‌باشد. (مؤلف)



«أَلَا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ، لِيَوْمٍ عَظِيمٍ»: همزه «ألا»، برای انکار و تهدید است. فعل مفرد «يظنُّ»، با پیوست اسم اشاره «اولئک» به جای «يظنون» ناظر به طبقه و گروه خاص مطفین و سرزنش آمیز می باشد. ظن، اولین مرتبه گمان راجح است و فعل مضارع اشعار به پیشرفت و تکامل دارد: همین گمان راجح، باید آن‌ها را اندیشناک کند و از این کار باز دارد. جمله اسمیه «أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ» به جای «أَنَّهُمْ يُبْعَثُونَ» «لیوم» به جای «فی» ظرفیه، برای غایت است و جمله، دوام بعث و رسیدن به نهایت و کمال آن را می رساند.

لحن و تعبیر و مضمون این آیه متضمن تهدید و سرزنش و مبین وضع و مسیر انسان، و چگونگی اندیشه و خوی مطفین، و تأثیر متقابل این گونه اندیشه و خوی در یکدیگر، می باشد: این‌ها چرا باور ندارند یا نمی خواهند باور کنند که برانگیخته شدگانی هستند که نهایت برانگیخته شدن آن‌ها برای روز بس بزرگی است تا با چنین باوری از روش و کار خود بازایستند. این‌ها چون از برانگیخته شدن غافلند و آن را باور ندارند، خوی تطفیف «دستبرد به حقوق خلق» در آن‌ها پدید آمده و ریشه گرفته است. و چون این خوی زشت بر آن‌ها چیره شده است در وضع درونی و انگیزه‌ها و نهایت خود نمی اندیشند.

ترکیب نخستین صورت آدمی، فشرده‌ای از قوا و استعدادهای گوناگون است که مانند بذور حیوانات و نباتات، باید در محیط و شرایط مساعد برانگیخته شود و هر قوه و استعدادی به نهایت بروز خود برسد، اگر این استعدادها بیرون از محیط مساعد یا در محیط نامساعد واقع شد، از میان می رود یا به صورت ناقص و فاسد برمی آید. محیط برانگیخته شدن و بروز استعدادهای انسان اجتماع است که به سائق احتیاج و ضرورتی که مخصوص ساختمان لطیف بدنی و غرایز و عواطف نفسانی مخصوص به انسان می باشد، به سوی آن کشانیده می شود. بهره و سودبری فرد از



آثار ذهنی و فرآورده‌های بدنی دیگران حقوقی پیش می‌آورد که آنحقوق باید به صورت دیگر از فرد به دیگران برگردد. تأدیبه و تبادل حقوق و شعور به مسؤولیت، استعدادها و میل‌ها را برمی‌انگیزد، و به تدریج، ابراز استعدادها و حسن عمل پیش از تأمین زندگی و تأدیبه حقوق، خود مطلوب و مقصود شخص سالک می‌گردد.

جنگ و غارت و راهزنی و بیماری‌ها و انقلاب‌ها، گرچه مصایب و آفات نفوس و اموال و آسایش است، ولی این‌گونه آفت‌ها و مصایب، موقت و گذرا و آشکار و سطحی می‌باشد و چه بسا موجب هوشیاری و حرکت فکری و همبستگی و تحکیم قوای اجتماعی می‌شود.

آن مصیبت و آفتی که به ریشه حق و عدل می‌زند و در اعماق اجتماع نفوذ می‌کند و نفوس را فاسد و استعدادها را ضایع می‌گرداند، همین است که گروهی به عنوان حق و قانون و با به دست گرفتن پیمانانه و ترازوی عدل، و مخفیانه و رندانه و دور از چشم صاحبان حق، اموال و حقوق مردم را برابیند. این‌گونه حق‌بری به صورت قانون هم استعدادها و قوای ذهنی و نفسانی ربایندگان «مطفقین» را از مسیر اندیشه و عمل مفید منحرف و فاسد و ضایع می‌گرداند، هم استعدادهای عمومی حق‌بردگان و ستمزدگان فاسد می‌شود و ارزش انسانی و کار آنها از میان می‌رود. در زمینه چنین اجتماعی کار مفید و صراحت و استقامت و راستی، جای خود را به تقلب و ریا و نفاق و دروغ می‌دهد و مواهب انسانی از بعث به سوی کمال و خیر، به سوی شرّ و فساد می‌گراید.

این انکار و سرزنش: «أَلَا يَظُنُّ...؟!» گویا از این جهت است که بعث انسان با همه قوا و استعدادهای خود، هم اکنون مشهود است و بارزترین خواص ذاتی انسان می‌باشد، گرچه این‌گونه مردم مطفف که هوش و حواس خود را در راه جمع و ذخیره مال و تأمین شهوات پست به کار می‌اندازند، از خود و استعدادها و بعث





خود، غافل و بی‌خبرند. آنچه خبر آن را فقط از قرآن باید شنید همین است که علت غایی و صورت نهایی این بعث چیست و به کجا می‌انجامد؟ آیات بعد خبر از این غایت و نهایت است: «لِيَوْمٍ عَظِيمٍ». شاید با توجه به همین مطلب است که با پیوستگی و تعلق این جمله به آیه قبل، قاریان آن را آیه مستقلی گرفته‌اند.

«يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ»: یوم، پس از ظرف غایی «لِيَوْمٍ عَظِيمٍ» ظرف نهایی مبعوثون، یا ظرف لیوم عظیم است، و مقصود از این یوم عالم برتر از زمان و مکان طبیعی است که با تابش مستقیم خورشید وجود بر طبایع و نفوس، نهانی‌ها آشکار و بارز می‌شود: بعث (برانگیخته شدن) نفوس برای یوم عظیم است، و به سوی آن غایت کشیده می‌شود و پیش می‌رود، آن بعث یا آن یوم عظیم در یوم دیگری است که در آن مردم برای پروردگار جهانیان به پا می‌خیزند، یا قیامشان پیوسته به ربوبیت پروردگار جهانیان می‌گردد. این معنا، بنا به قرائت مشهور و ظاهر آیه است که یوم یقوم، بدل یا عطف بیان برای «لیوم عظیم» نیست.

ظاهر جمله اسمیه «أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ» خبر از آغاز بعث است از حال تا نهایت آنکه یوم عظیم می‌باشد، و یوم عظیم به یوم یقوم، که با فعل مضارع بیان شده است، به آخرین مسیر نهایی می‌رسد، و با رسیدن به علت غایی و قیام به صفت رب «لِرَبِّ الْعَالَمِينَ» وجود انسان از قیام به قوای طبیعت و ماده قابل، به قیام به قدرت ربوبی فاعل برمی‌گردد. مبدأ تعقل و ادراکات و قوای پیوسته به آن که به عنوان وصفی، روح انسان نامیده می‌شود و جسمانی الحدوث و خفته و نهفته در سرشت طبیعی آدمی است، با انگیزه ذاتی و انگیزه‌های خارجی، همی برانگیخته و منبعث می‌گردد. این انگیزه‌ها از آثار و مظاهر صفت خاص رب می‌باشد که مستعد و ناقص را به سوی فعلیت و کمال برمی‌انگیزد و پیش می‌برد و برتر می‌آورد تا از تأثر و انفعال می‌رهد و



مؤثر و فعال می‌گردد، و چون این بعث محدود به زمان و قشرهای طبیعت و مشخصات مادی نمی‌گردد، از آن‌ها درمی‌گذرد و رها می‌شود تا به ربوبیت مطلق «رب العالمین» قیام می‌کند.<sup>۱</sup>

این قیام نهایی به رب العالمین پیوسته به انگیزش قوای ذهنی و نفسی می‌باشد، این قوا آن‌گاه مستقیم برانگیخته می‌شود که استعدادهاى اولی از هر جهت فراهم و آماده شده باشند. فراهم و آماده شدن آن‌ها از طریق فرآورده‌های بدنی و فکری و قیام به حق و عدل در ادای حقوق می‌باشد، تطفیف، چون شاخص انحراف از حق و عدم در روابط مالی است، فرد و جمع را از مسیر تکامل انسانی منحرف می‌گرداند و از بعث و قیام به ربوبیت باز میدارد. چنانکه این آیه وابستگی بعث و قیام نهایی انسان را، با تطفیف و چگونگی رابطه مالی می‌نمایاند، (آیه ۵ سوره نساء)، مبین قیام ابتدایی انسان به اموال و حسن تصرف در آن است: ﴿وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا﴾: «به اشخاص سفیه اموال خود را ندهید، همان مالی که

۱. حیات و ربوبیت محرک ذاتی انواع موجودات زنده در مسیر تکامل است. عوامل و آثار محیط، استعداد تحرک و تنوع را می‌افزاید. هر چه نوع کامل‌تر می‌شود و خصایص و صفات اکتسابی و میراثی ثابت‌تر و فعال‌تر می‌گردد، از تأثیر محیط خاص برتر می‌آید و مسلط و مؤثر بر آن می‌شود. این اثرگیری و اثر بخشی، تا حدی اکنون در صورت «ژن‌ها» و «مولکول‌ها» که مخزن صفات و خصایص می‌باشند، مشهود می‌باشد. این گونه ژن‌ها با صفات و آثار ثابتی که در بردارند و قدرت حیاتی که آن‌ها را برمی‌انگیزد و بسط می‌دهد، صورت بدن و اعضا و صفات نفسی را پدید می‌آورند تا مجموع آن صفات به صورت نوع کاملی درمی‌آید. و چون این نوع در برابر عوامل متضاد محیط قرار می‌گیرد و قدرت مقاومت ندارد، قیافه سازش و تطبیق نشان می‌دهد و تسلیم می‌شود و گاهی از طریق جهش گامی فراتر می‌نهد. این اثرگیری و اثر بخشی و جهش تا ظهور نوع انسان که بیش از صفات و قوای گذشتگان دارای سلاح عقل و اراده و تدبیر و قوای مغزی می‌باشد، پیش می‌رود، چون این نوع با این سلاح‌ها به میدان حیات و جنگ با محیط در می‌آید هیچ‌گونه روی سازش نشان نمی‌دهد و پیوسته می‌کوشد تا سنگرهای طبیعت را تسلیم و مستخر خود سازد، و یکسره از آن برتر آید و مستقل گردد. در نهایت این کوشش به شخصیت ربوبی خود که همان ربوبیت رب العالمین است قیام می‌نماید.

(مؤلف)



خداوند وسیله قیام برای شما قرار داده است». (آیه ۲۷۵ بقره)، قیام رباخواران را چنین توصیف نموده است: ﴿الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ﴾ آنان که ربا می خورند قیام نمی کنند مگر مانند کسی که شیطان با تماس خود او را آشفته و مختل (نابسامان) کرده است».



کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»